

# مداخله در تنازعات قومی - اجتماعی: تجارب گذشته و چالش‌های آینده

رضا سیمبر<sup>۱</sup>

## مقدمه

یکی از مسائلی که به طور فزاینده در روابط بین‌الملل گسترش یافته، مداخله پاسداران صلح به عنوان بازیگران سوم در منازعات جوامع گوناگون است. این بازیگری دارای اشکال مختلف است، یا به وسیله یک کشور در چارچوب سیاست داخلی مانند دخالت انگلستان در ایرلند شمالی صورت می‌پذیرد، یا کشورها به ژاندارم‌های دوردست خود کمک می‌کنند و یا به دنبال اعمال سلطه جویی منطقه‌ای<sup>۲</sup> خود می‌باشند مانند آنچه که امریکا در لبنان یا هند در سری لانکا انجام داد. در حالت دیگر، مداخله توسط سازمان‌های بین‌المللی که به دنبال حل و فصل اختلافات بین‌المللی هستند انجام می‌گیرد مانند مداخله سازمان ملل متحد در قبرس، لبنان، یوگسلاوی. می‌توان گفت مداخله بازیگران سوم به منظور مدیریت بر منازعات مختلف یکی از شاخصه‌های اصلی دوران معاصر است. اما در عین حال عملیات مداخله غالباً بدون نتیجه باقی

۱. دکتر رضا سیمبر، استادیار دانشگاه گیلان است.

## 2. Regional Hegemony

می‌ماند. هیچ عملیات پاسداری از صلحی نتوانسته پس از آن که صلح را برقرار کرده باشد عقب‌نشینی کند. نیروی‌های سازمان ملل متحد هنوز ما بین ترک‌ها و یونانی‌ها به گشت‌زنی می‌پردازند. حتی زمانی که نیروی‌های پاسدار صلح عقب‌نشینی می‌کنند تنازع ادامه می‌یابد مانند آنچه که پس از عقب‌نشینی هند از سری‌لانکا، یا عقب‌نشینی انگلستان از فلسطین یا نیروهای امریکایی از لبنان واقع شد.

این الگو که اخیراً در افغانستان، بالکان و جاهای دیگر تکرار شده‌اند باعث شده تا آن اشتیاق چند دهه پیش برای ایفای دیپلماسی مداخله‌گرانه در دوران پس از جنگ سرد کم‌رنگ شود. دلیل این شکست همان‌طوری که مربوط به شکست سازمانی یافردی مربوط به عملیات پاسداری از صلح است همان‌گونه مربوط به بروز شرایط انفجاری در سیاست اجتماعی و سیاسی جوامعی است که عملیات در آن اجرا می‌شود. بنابراین می‌توان گفت موانع و چالش‌های زیادی در مسیر موفقیت این‌گونه عملیات وجود دارد.

### شرایط حاد و پیچیده تنازعات قومی - اجتماعی

احتمال وقوع تنازعات قومی اجتماعی در جوامع گوناگون بسیار بالاست و امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز آنان نیز بسیار پایین است. شاید بتوان گفت کمتر از یک سوم تعداد کشورها شرایط لازم را برای این که ملت - کشور<sup>۱</sup> نامیده شوند دارا هستند.<sup>(۱)</sup> شرایطی که در آن اجتماع سیاسی خاصی مرکب از قوم واحد یا قوم‌های چندگانه<sup>۲</sup> به وجود آید که اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن خود را یک ملت دانسته و دولت حاکم را دولت خود بدانند.<sup>(۲)</sup> در بقیه کشورهای دنیا جوامع سیاسی مختلفی وجود دارند که با یکدیگر در درون مرز واحد زندگی می‌کنند و در این سرزمین واحد هویت‌های گوناگونی وجود دارند که قراین خود را در آن سوی مرزها نیز می‌یابند نوعاً این جوامع ریشه در هویت‌های قومی خاصی دارند که به وسیله تفاوت در زبان، مذهب و

1. Nation- States

2. Mono- or multi- ethnic political community

حتی شاید در سیمای ظاهری خود متمایز شده و استمرار می‌یابند. اینان دارای پیشینه تاریخی متفاوتی هستند که در موارد متفاوتی دارای سابقه خصومت نسبت به یکدیگر می‌باشند.<sup>(۳)</sup> این قوم‌گرایی در شرایط ویژه‌ای می‌تواند جنبه ملی‌گرایانه<sup>۱</sup> پیدا نماید.

در جوامعی که مسیر تکامل برای ملت - کشورسازی طی می‌شود تنازعات اجتماعی می‌تواند به وجود آورنده خشونت و احساسات باشد.<sup>(۴)</sup> صلح‌سازی در چنین محیط شکننده‌ای ریسک بالایی را به همراه دارد.<sup>(۵)</sup> در چنین جوامعی که اختلافات براساس هویت فرهنگی، تاریخی و مذهبی کم‌کم شکل گرفته و مطرح می‌شوند هدایت و مدیریت بر آنها امری نیست که به سادگی توسط روندهای سیاسی داخلی صورت پذیرد.<sup>(۶)</sup> حتی مدیریت بر چنین تقاضاهای اجتماعی در جوامع توسعه یافته که مردم در آنها از سطح بالای سواد و آگاهی برخوردارند امر بسیار مشکلی می‌باشد. حل چنین اختلافاتی از یک طرف به مدیریت سیاسی قدرتمند، مدیر و آگاه نیازمند است و از طرف دیگر مشروط به مصالحه‌سازش و سطح تساهل و تحمل بالایی می‌باشد. در خلال سی سال گذشته، چهار مورد از کشورهای پیشرفته یعنی کانادا، بلژیک، اسپانیا و سوئیس اصلاح در قوانین اساسی را جهت تأمین نظرات جوامع قومی - سرزمینی خود امری ضروری یافتند. دولت بریتانیای کبیر نیز اصلاحات قانون اساسی را به منظور پاسخ‌گویی به خواسته‌های مطرح شده توسط اقلیت‌های قومی - منطقه‌ای امری اجتناب‌ناپذیر دانسته است.<sup>(۷)</sup> در عین حال باید اذعان داشت که کشورهای توسعه یافته قادرند تا خواسته‌های قومی را در چارچوب "نظام موجود و مستقر از خلال مذاکره، مصالحه و ارائه فرصت‌ها و تخفیف‌ها، پاسخگو باشند و از تبدیل آنها به یک بحران جدی ممانعت به عمل آورند. به عنوان نمونه کانال پخش برنامه تلویزیونی به عنوان یک تخفیف به ولز<sup>۲</sup> داده شد به عنوان تطبیق سیاسی<sup>۳</sup> رهبران احزاب قومی - منطقه‌ای در کابینه‌های ائتلافی<sup>۴</sup> جای داده می‌شوند و در برخی از حکومت‌های

1. Ethno- Nationalism
2. Wales
3. Political adjusment
4. Coalition Cabinets

فدرال<sup>۱</sup> چانه‌زنی‌هایی برای ایجاد اصلاحات در ساختار رژیم<sup>۲</sup> صورت می‌پذیرد. نکته قابل تأکید این است که احتمال گسترش تنازعات قومی - اجتماعی طویل‌المدت در جایی که تجربه سیاست مصالحه‌آمیز، اندک و روابط میان جوامع قومی، ضعیف و پیشرفت رونق اقتصادی آهسته باشد به طور عمده‌ای افزایش می‌یابد. در چنین محیطی، تلفیق کینه‌ورزی‌ها و لجاجت‌های قومی - اجتماعی از یک طرف با جاه‌طلبی‌های ملی‌گرایانه غالباً به نتیجه مخربی منجر می‌شود که به طور محسوس دیرپا خواهد بود. به علاوه، ماهیت احساسی خواسته‌های مطرح شده توسط گروه‌های اجتماعی - قومی باعث می‌شود تا این‌گونه تنازعات فراسوی کانال‌های معمول تجزیه و تحلیل منافع و هزینه‌ها، سیاست‌های مصالحه‌کارانه و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات قرار گیرند.

در سیاست بین‌الملل به مانند سیاست داخلی، تنازع منافع غالباً جایی به راحتی قابل حل است که طرف مورد ظلم قرار گرفته مورد دلجویی قرار گرفته و آرام شود البته به نحوی که امنیت دیگران در معرض مخاطره قرار ننگرفته باشد. اما نکته مهم این است که در برخی از موارد تنازعات قومی - اجتماعی، پیدا کردن منافع واقعی و عینی که بتوان راجع به آنها مذاکره را شکل داد امر بسیار مشکل و پیچیده‌ای است. گروه‌های "متضرر" غالباً پی‌جوی خسارت برای بی‌عدالتی‌های گذشته بوده و خواهان رسیدگی آنی و فوری نسبت به شکایت‌های خود می‌باشند در حالی که گروه‌هایی که مسلطند یا زمانی قدرت را در دست داشتند از این بیمناک‌اند که واگذاری هرگونه امتیازی تنها توقعات آنان را که زمانی مورد ظلم واقع شده بودند زیاد کند.

به علاوه، فرصت حل تنازعات<sup>۳</sup> در مواقع گوناگونی کاهش می‌یابد. اول زمانی که اقلیت و اکثریت چنان به هم آمیخته و ممزوج شده‌اند که نمی‌توان تقسیم‌بندی یا دوام سرزمینی یا فدرال<sup>۴</sup> را شکل داد مانند آنچه که در بوسنی شاهد بوده‌ایم. دوم جایی که اکثریت خود را در محدوده

- 
1. Federalist States
  2. Regime Structure
  3. Conflict Resolution
  4. Territorial or federal Partition

سرزمینی به عنوان اقلیت می‌یابد مانند پروتستان‌های ایرلند شمالی که به عنوان اکثریت دو سوم آلستر را تشکیل می‌دهند اما در ایرلند متحد شده کمتر از یک چهارم خواهند بود. سوم جایی که بازیگران خارجی<sup>۱</sup> خود در تنازع نقش آفرینی دارند مانند لبنان، ایرلند شمالی و قبرس و شاید مهم‌تر از همه این که میانجی‌گری<sup>۲</sup> در منازعات قومی از یک نوع پویایی خاصی در زمینه تسلیحات برخوردار است. زمانی که مرز خشونت سیاسی آغاز شد تنازعات قومی به سرعت گسترش می‌یابند. در اینجا نیروهای داخلی که باید برای حل تنازعات مفید می‌افتادند (طبقه سیاسی، پلیس محلی و نظامیان) خود درگیر سیاست‌های قومی می‌شوند. به این ترتیب خشونت از کنترل خارج می‌شود.<sup>(۸)</sup>

اگرچه در نیمه دوم قرن بیستم عملیات پاسداری از صلح بسیار محدود به اجرا درآمد اما باید گفت نمونه‌های موجود که مثال‌های متنوعی هستند نشان می‌دهند تلاش‌های گوناگون از جمله دخالت جهان اول در جهان سوم جهت مدیریت بر تنازعات قومی، متأسفانه عمدتاً تصویرکننده تجاری منفی می‌باشند.

### مشکل اظهار بی‌طرفی

مهم‌ترین نکته در عملیات پاسداری از صلح حفظ ظاهری بی‌طرفی<sup>۳</sup> می‌باشد. شاید بتوان گفت به استثنای نقشی که پرسنل سازمان ملل متحد در قبرس آفریدند پاسداران صلح در مورد تنازعات قومی نتوانستند این مهم را به انجام رسانند. در عوض، پاسداران صلح در گردونه‌ای از شکست افتاده‌اند: مداخله در تنازع منجر به دوری از حداقل یک طرف درگیری شده و این دوری به نوبه خود باعث شد تا ماموریت پاسداری از صلح شکست خورد.

اعزام نیروهای انگلیسی به ایرلند شمالی در سال ۱۹۶۹ و ورود امریکائی‌ها به بیروت در

- 
1. Outside Parties
  2. Mediation
  3. Neutrality

سال ۱۹۸۲ می‌تواند از نمونه‌های مستند این موضوع باشد. در ابتدا پروتستان‌های ایرلند شمالی مداخله ارتش بریتانیا را به مثابه تقویت عضویت آلستر در انگلستان می‌دیدند و کاتولیک‌ها آن را منبع حمایت خود از پلیس تحت سلطه پروتستان‌ها در آلستر می‌یافتند. در لبنان در حالی که مسیحیان، امریکا را نهایتاً متحد خود می‌دیدند، در عین حال اغلب گروه‌های مسلمان مداخله امریکا را، البته منظومه، عاملی در راستای ممانعت از قتل عام لبنانی‌ها توسط اسرائیل می‌یافتند. با این وجود در هر دو مثال، پس از گذشت مدت بسیار کوتاهی، ارتش‌های مداخله‌گر صرفاً حامی یکی از طرف‌های دیگری شناخته شدند.<sup>(۹)</sup>

دخالت هندوستان در سری‌لانکا نیز به طور متمایزی مداخله‌ای یک‌جانبه تلقی شد. بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰، نقش هندوستان در تنازع سینهایلی‌ها و تامیل‌ها نقشی میانجی‌گرانه توسط یک بازیگر خارجی دیده می‌شد که در صدد حل اختلافات فی‌مابین است به ویژه زمانی که در ژوئیه ۱۹۸۷ قرارداد صلح هند و سری‌لانکا امضاء گردید. اما نهایتاً نحوه مداخله هندوستان در این تنازع باعث شد تا اکثریت سینهایلی‌ها بدبینانه به مداخله دهلی بنگرند، کسانی که مداخله هند را طرفدارانه از تامیل‌ها می‌یافتند. در ژوئیه ۱۹۹۰ نیروهای صلح هفتاد هزار نفری هندوستان دیگر قادر به مدیریت بحران نبودند. هند پس از عقب‌نشینی، کشوری بحرانی را از خود برجای گذاشت که در آن از یک طرف جناح‌های تامیل بین خود درگیر بودند و از طرف دیگر درگیری بین تامیل‌ها و سینهایلی‌ها نیز ادامه داشت.<sup>(۱۰)</sup>

به نظر می‌رسد که سازمان ملل متحد در آرایه نقش بی‌طرفانه برای نیروهای نسبت به ملت-کشورها بهتر عمل کرده است. اکنون حداقل در میان کشورهای در حال توسعه نسبت به سازمان ملل متحد این تصور پررنگ‌تر است که سازمان ملل متحد نسبت به قدرت‌های بزرگ<sup>۱</sup> بی‌طرفانه‌تر عمل می‌کند. در ضمن نکته قابل توجه این است که سازمان ملل متحد معمولاً پس از مداخله قدرت‌های بزرگ در منازعه و شکست آن مداخله به عرصه وارد می‌شود. نمونه‌ها می‌تواند شکست مداخله بریتانیا در قبرس و شکست اتحادیه اروپایی در جنگ داخلی

یوگسلاوی باشد. مهم‌ترین نکته این است که مداخله سازمان ملل متحد در چارچوب خاصی عمل می‌کند که براساس آن مداخله سازمان در تنازع محدود می‌شود. عموماً سازمان ملل متحد مداخله خود را محدود به نقش‌های نظارتی یا گشت زنی و کنترل خطوط حایل<sup>۱</sup> در بین طرف‌های درگیر می‌نماید. درجایی که خطوط حایل وجود نداشته باشد حتی سازمان ملل متحد نیز در ایجاد و حفظ تصور بی‌طرفانه در ذهن نیروهای درگیر دارای مشکلات بسیاری است. دقیقاً به همین دلیل است که می‌توان گفت سازمان ملل در قبرس به نسبت لبنان، یوگسلاوی و سومالی جایی که نیروهای درگیر آمیخته شده بودند توانست بهتر عمل نماید.

اساساً عملیات لبنان عملیاتی بازدارنده محسوب می‌شد که پس از حملات ۱۹۸۳ به مقر نیروهای امریکایی و فرانسوی در بیروت آغاز گردید. سازمان ملل متحد دارای موفقیت محدودی در عملیات صلح‌سازی بین گروه‌هایی بود که به طور اصلی به انجام مذاکرات تمایل نداشتند. در همین حال حوادث واقع در یوگسلاوی به ویژه در بوسنی - هرزگوین بیشتر شبیه جریان لبنان تا قبرس بود. هنگامی که نیروهای سازمان ملل متحد در سال ۹۲-۱۹۹۱ در بوسنی شروع به فعالیت نمودند موفقیت اندکی را در حفظ موقعیت بی‌طرفانه در مقابل نیروهای درگیر منطقه کسب نمودند. از دیدگاه نیروهای نظامی صرب، نیروهای سازمان ملل تهدیدی در راستای گسترش دست‌آوردهای سرزمینی محسوب می‌شدند و برای نیروهای مسلمان اگرچه در کوتاه مدت مفید به نظر می‌آمدند. اما همین نیروها در مقابل طرح ایجاد آتش‌بس دائم سازمان ملل متحد مخالفت نمودند زیرا آن را مانعی در راه به دست آوردن مجدد سرزمین‌های از دست رفته خود می‌یافتند. به این ترتیب بود که در تابستان سال ۱۹۹۲ نیروهای سازمان ملل زیر آتش مداوم این گروه یا آن گروه در بوسنی و هرزگوین قرار داشت. زمانی که تلاش معطوف به ایجاد آتش‌بس در داخل و اطراف ساریوو شد حملات شتاب هرچه بیشتری پیدا نمود.<sup>(۱۱)</sup> پس از گذشت چند سال در سال ۱۹۹۵، هنوز طرف‌های درگیر مظنونانه بر عملیات سازمان ملل متحد می‌نگریستند و هر دو طرف آن را محکوم به گرایش‌های جانبدارانه می‌نمودند. داستان در سومالی نیز به همین گونه

---

1. Buffer Zones

بود. نیروهای درگیر در سومالی نیز نیروهای سازمان ملل متحد را مانعی در راه گسترش عملیات نظامی خود می‌یافتند. در سال ۱۹۹۳ سازمان در مقابل حمله به پرسنل خود واکنش نشان داد و دست به اقدامات نظامی زد. دقیقاً همان چیزی که در بوسنی اتفاق افتاد البته این تنها مورد تشابه نبود. موضوع مشابه دیگر این بود که در هر دو مورد نهایتاً مسأله اساسی عقب‌نشینی ایمن نیروهای سازمان ملل از منطقه و نه پاسداری از صلح بود.

این داستان تلخ عملیات پاسداری از صلح تا حد زیادی مربوط به این واقعیت است که طرف‌های مداخله‌گر از ابتدای ورود بی‌طرف نبوده‌اند یا نتوانسته‌اند تصور بی‌طرفی را برای مدتی طولانی حفظ کنند. دولت امریکا منافع روشنی در منازعات قومی لبنان دارا بود. به همین منوال انگلستان در ایرلند شمالی و هند در سری لانکا دارای گرایش و جانبداری بودند.

با این وجود، مانع عمده‌تر در راستای حفظ موقعیت بی‌طرفی در این تنازعات برخاسته از فقدان خواست مشترک در طرف‌های درگیر برای ایجاد آتش بس و صلحی پایدار، آمیختگی اقوام و جوامع مختلف در یکدیگر و نهایتاً و شاید از همه مهم‌تر، نحوه نگرش پاسداران صلح نسبت به نقش خودشان می‌باشد.<sup>(۱۲)</sup>

### میانجی‌گری عملیاتی و دیپلماسی

نکته مهم در نیل به موفقیت در عملیات پاسداری از صلح ایجاد دیپلماسی موفق و هماهنگ می‌باشد. انجام مذاکرات و فعالیت‌های دیپلماتیک قبل و بعد از عملیات پاسداری از صلح امری اجتناب‌ناپذیر است. به عنوان نمونه فقدان فعالیت‌های دیپلماتیک مؤثر بعد از شروع عملیات پاسداری از صلح در بوسنی هرزگوین از عوامل ناکامی این عملیات است. آنچه که در ایرلند، قبرس و لبنان نیز اتفاق افتاد نشان دهنده مشکلات جدی فراسوی ایجاد هماهنگی بین پاسداری از صلح و دیپلماسی می‌باشد.

در جایگاه تئوریک این دو فعالیت به طور مثبت و منفی به یکدیگر مرتبط هستند. کسب موفقیت در عملیات خیابانی می‌تواند هموارکننده راه برای نیل به راه حل‌های دیپلماتیک باشد.



هم‌چنین پیشرفت در میز مذاکرات می‌تواند خیابان‌ها را به آرامش و ثبات برساند و برعکس، ایجاد بن‌بست در سطح دیپلماتیک می‌تواند برافروزنده آتش خشونت در سطح محلی باشد و دور فزاینده خشونت‌ها نیل به راه حل سیاسی راناممکن می‌سازد. در مقام عمل، سناریوی منفی بیشتر اتفاق افتاده است. جایی که ارتش‌ها قسمتی از تنازع می‌شوند پنجره فرصت‌ها جهت حل اختلاف کاملاً بسته می‌شود. تجربه سازمان ملل متحد در بوسنی ارائه‌کننده یک مثال سازنده است. مداخله نیروهای سازمان ملل در تنازعات نه تنها قابلیت آنها را به عنوان پاسداران صلح محدود کرد، بلکه تشدیدکننده یک سری از منازعات دیپلماتیک بر سر این موضوع بود که چگونه باید به جنگ بوسنی واکنش نشان داد. این تنازع دیپلماتیک بین نهاد دبیرکلی سازمان ملل متحد و نمایندگان دولت‌های مختلف از امریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان و روسیه واقع شد. در عین حال، تلاش‌های دیپلماتیک برای حل تنازع به دلیل فعالیت‌های نظامی گروه‌های مختلف به شکست انجامید. این گروه‌های نظامی راه‌حل‌های سیاسی را ترجیح نمی‌دادند و معتقد بودند که در عرصه نبرد نظامی به نتایج بهتری می‌توانند دست یازند.

### فقدان الگوی مؤثر

نهایتاً این که مدیریت بحران و تلاش جهت حل تنازع تاکنون به وضوح فاقد یک دستورالعمل تعریف شده و الگوهای مؤثر پاسداری از صلح و حل تنازع بوده است. میانجی‌گری خیابانی مداخله‌ای روز به روز و اساسی می‌باشد. برخلاف فعالیت‌های نظامی معمول، عملیات پاسداری از صلح به دنبال احیا یا ایجاد یک جامعه مدنی است. بنابراین بعید است که آموزش نظامی ارائه‌کننده آمادگی شایسته‌ای برای انجام پاسداری از صلح باشد. نکته دیگر این است که اکثریت قریب به اتفاق پرسنل پاسداری از صلح از بین نظامیان انتخاب می‌شوند سپس از آنها خواسته می‌شود ترکیبی از فعالیت‌های پلیسی و دیپلماتیک را انجام دهند که غالباً فاقد آموزش‌های لازم برای شرایط روانی و فیزیکی این شغل هستند. تا قبل از سال ۱۹۹۲، عمدتاً گروه‌های پاسداری از صلح، در عملیات کوچک و کم

ریسکی مانند نظارت بر آتش بس، نظارت بر عقب‌نشینی نیروها و نگهداری از مرزها و مناطق حایل شرکت داشته‌اند. در نتیجه شش عملیات از بیست و هفت عملیاتی که سازمان ملل متحد بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۲ انجام داده به کمتر از صد نفر پرسنل احتیاج داشته است و در ۱۶ عملیات کمتر از هزار پرسنل مورد نیاز بود. در پنج مورد بین چهار تا شش هزار پرسنل فعالیت نمودند و تنها در یک مورد آن هم عملیات کنگو بود که پرسنل بیشتری مورد استفاده قرار گرفت. ولی در مقابل عملیات مختلفی که در دهه ۹۰ انجام شد، به عنوان نمونه در بوسنی، سومالی و کامبوج بیش از بیست هزار نفر پرسنل فعالیت نمودند. مسلماً آموزش این حجم پرسنل حتی برای کشورهایی مانند کانادا که دارای تجاربی در این زمینه هستند کار مشکلی خواهد بود.<sup>(۱۳)</sup>

از طرف دیگر باید خاطرنشان ساخت با توجه به ماهیت و تنوع عملیات پاسداری از صلح در سطح بین‌المللی بسیار سخت خواهد بود آن را با عملیات پلیس داخلی مقایسه نماییم. آنها دارای وظایف متنوع و مختلفی هستند که شامل نگهداری از مرزها،<sup>۱</sup> ارسال کمک‌های انسان دوستانه<sup>۲</sup> و دفاع از اقلیت‌های محاصره شده می‌گردد و توجه به همین نمونه‌ها نشان می‌دهد که تا چه اندازه‌ای فعالیت آنان از فعالیت پلیس داخلی متفاوت است. این درحالی است که ماهیت این تنازعات نیز گوناگون است و شامل منازعاتی مانند منازعه سرد ایرلند شمالی تا خشونت مهار نشده جنگ قبیله‌ای در رواندا می‌گردد. با این وجود، آماده‌سازی نیروها تنها نصف داستان است. ماهیت و پیچیدگی تنازع قسمت دیگر آن می‌باشد. در برخی جاها با توجه به تجربه غرب، مصالحه سرزمینی از طریق استفاده برخی الگوهای فدرالیسم است. این الگوی قابل استفاده تنها در جایی است که تنازع مانند قبرس دارای بعد سرزمینی است، اما در جوامعی که گروه‌های قومی به طور پیچیده‌ای در هم آمیخته‌اند مانند بیروت، بلفاست و بوسنی، این فرمول کارآمد نمی‌باشد. در جامعه کوچکی مانند بوسنی که ده یا بیشتر از گروه‌ها وجود دارند تنها کاری که می‌توان کرد

1. Patrolling borders
2. Humanitarian relief

ایجاد ضمانت‌های قانونی<sup>۱</sup> است که از طریق آنها حقوق فردی حفظ شود و قدرت به نحو حتی‌الامکان منطقی و عادلانه‌ای بین گروه‌ها تقسیم شود. هر دوی این فرمول‌ها در جایی که گروه‌های محلی شدیداً به یکدیگر بدبین بوده و مظنونانه می‌نگرند و اصلاً تمایلی به تسهیم قدرت بین خود ندارند مانند ایرلند شمالی و یا کامبوج کارآیی نداشته و نمی‌تواند بحران را اداره کند. (۱۴)

### پاسداری از صلح در مقابل عمل جانب‌دارانه

وقایع پیش‌بینی نشده، مشکلات اجرایی و عوامل پرسنلی همه مشکلاتی را در راستای عملیات پاسداری از صلح به وجود می‌آورند. سطح بالا و غیرمعمول تقسیم بندی قومی و اجتماعی در ایرلند شمالی، سومالی و سری‌لانکا و هم‌چنین در میدان‌های عملیاتی مختلف یوگسلاوی سابق عملیات پاسداری از صلح را فلج نمود. ناتوانی سازمان ملل متحد در حفظ کنترل مؤثر بر فرماندهان عملیاتی خود، که نمونه بارز آن سومالی بود، دلیل دیگر شکست عملیات پاسداری از صلح است. این فرماندهان وقتی که زیر حمله طرف‌های درگیر بودند بیشتر به دنبال کسب دستورالعمل از طرف دولت‌های ملی خود و نه از مقرر فرماندهی سازمان ملل بودند. در برخی موارد آنها فاقد تجهیزات لازم هستند نمونه بارز آن گروه‌های نظامی بنگلادشی است که در هنگام ورود به بوسنی در سال ۱۹۹۴ فاقد تجهیزات لازم برای اجرای عملیات بودند.<sup>(۱۵)</sup> یا خود پرسنل از شایستگی‌های لازم فردی برخوردار نمی‌باشند مانند واحدهای اروپای شرقی که در کامبوج فعالیت می‌نمودند.<sup>(۱۶)</sup> اما به طور کلی می‌توان عمومی‌ترین و مهم‌ترین موانع موجود بر سر راه عملیات پاسداری از صلح در تنازعات قومی - اجتماعی را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱) جایی که گروه‌های قومی و اجتماعی شدیداً در هم آمیخته باشند فقدان راه حل‌های قانونی روند صلح سازی را پیچیده‌تر می‌کند، از طرف دیگر، ۲) ممکن است ارتباط معکوسی مابین

تنازع و مصالحه سرزمینی و سطح پیوستگی و هم‌بستگی در جامعه اقلیت وجود داشته باشد زمانی که این احتمال وجود داشته باشد که اقلیت به استقلال سرزمینی نایل شود تا به امنیت دست یازد، این خطر وجود خواهد داشت که اختلاف بین آنان مانع حل بحران شود چرا که اختلاف بر سر این خواهد بود که جنگ برای چه چیزی است مانند این که یک گروه در اقلیت به قطعه کوچک‌تری از سرزمین رضایت می‌دهد در حالی که گروه دیگر حاضر به مصالحه نمی‌باشد. و سرانجام (۳) وقتی که انجام مذاکرات در راستای نیل به مصالحه نیازمند زمان باشد احتمال موفقیت کم می‌شود چون در این فاصله زمانی احتمال وقوع تنش‌های گوناگون وجود دارد.

باتوجه به مشکلاتی که در راه موفقیت وجود دارد، پاسداران صلح آینده باید به دقت نه تنها صرفاً به مداخله بنگرند بلکه باید به مزایای راه‌های جایگزین مداخله شامل پاسداری از صلح به طور یک جانبه و چندجانبه و هم‌چنین جانبداری آشکار و شفاف نیز بنگرند و توجه نمایند.

توانایی بازیگر سوم برای اخذ امتیازات دیپلماتیک از طرف‌های خصم در یک تنازع قبل از اعزام نیروهای پاسدار صلح بیشتر است تا پس از اعزام آنها، انجام مذاکرات حتی‌الامکان باید به زمان اعزام نیروها نزدیک‌تر باشد، زمانی که نیاز به حضور چنین نیروهایی به وسیله دولت میزبان یا طرف‌های درگیر هویداتر است و احساس مثبتی نسبت به گروه مداخله‌گر با احتمال بیشتری در میان گروه‌های گوناگون به وجود می‌آید. در چنین حالتی به نظر می‌رسد بازیگری یک دولت دارای رجهان نسبت به بازیگری سازمان ملل متحد باشد، چرا که سازمان ملل متحد معمولاً هر چه بیشتر نیازمند کسب راه حلی اجتماعی میان گروه‌های گوناگون است. همچنین یک دولت بهتر می‌تواند جانب‌داری نموده و در روند مذاکرات به طرف‌های مشکل ساز امتیازاتی را ارائه نماید. البته در عین حال حفظ بی‌طرفی لازم که پیش‌نیاز عملیات پاسداری از صلح است برای کشورهایی مشکل‌تر است و هم‌چنین تقسیم کردن هزینه‌ها در انجام عملیات نیز در اقدام یک‌جانبه کار مشکل‌تر می‌باشد.

از آنجایی که زمان لازم برای انجام یک مذاکره سودمند بسیار کوتاه است، بازیگران خارجی باید منافع خاص خود را قبل از مداخله در نظر بگیرند. اگر منافع آنان در بازدارندگی

تنازع به جهت حفظ ثبات منطقه‌ای است، بنابراین عملیات مداخله‌گرانه پاسداری از صلح می‌تواند حتی با وجود ریسک با ارزش باشد. اما اگر منافع آنان در سرنگونی دولت خاصی یا افزایش قدرت گروه خاصی باشد خیلی عاقلانه‌تر خواهد بود که یگان‌های پاسداران صلح با موضع "بی‌طرفانه" اعزام نشوند چرا که علاوه بر پرخطر بودن عملیات به احتمال زیاد نه تنها نتیجه بخش نبوده بلکه دارای آثار منفی نیز خواهد بود. (۱۷)

### نتیجه‌گیری

به هر حال می‌توان گفت هیچ‌نگرش خاصی نمی‌تواند همه مخاطرات موجود در تنازعات قومی - اجتماعی را از بین ببرد اما تحت شرایط خاصی اتخاذ سیاست‌های شفاف و روشن مداخله مستقیم یا غیرمستقیم می‌تواند در روند موفقیت عملیات موثر افتد. در دنیای پس از جنگ سرد و با ظهور هرچه بیشتر حرکت‌های ملی‌گرایانه، قوم‌گرایانه نیاز به عملیات پاسداری از صلح نیز بیشتر احساس می‌شود. سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان بین‌المللی و به ویژه مجمع عمومی که نسبت به شورای امنیت دارای چهره معتبرتری در سطح بین‌المللی است می‌تواند نقش آفرینی شایسته‌ای داشته باشد. در این راستا، نهاد دبیرکلی و شخص دبیرکل با حمایت‌های جامعه جهانی می‌تواند نقشی راهبردی ایفا نماید. بحث منافع ملی و دیدگاه‌های منفعت‌گرایانه قدرت‌های بزرگ نقش آنها را در حل و فصل تنازعات قومی - اجتماعی با شک و تردیدهای عمده‌ای مواجه سازد.

عملیات پاسداری از صلح و سایر مداخله‌گری‌های دیپلماتیک یکی از مهم‌ترین چالش‌های دهه حاضر است که نیازمند مطالعه علمی است تا با تجزیه و تحلیل مداخله، محاسبه هزینه‌ها و منافع، پیش‌بینی ریسک‌ها و مخاطرات، با برنامه و به طور مؤثر در راستای حل و فصل آنها حرکت نمود.

یادداشت‌ها

1. Amitai Etzioni, "The Evils of Self-Determination", *Foreign Policy*, (Winter, 1992/1993), pp. 21-35.

2. Michael Lind "In Defence of Liberal Nationalism" *Foreign Affairs*, (May/June 1994), pp. 87-99.

3. Fred W. Riggs, (Ed.), *Ethnicity: Intercocata Glossary-Concepts and Terms Used in Ethnithity Research* (Honolulu, Hawaii: International Social Science Council, Committee on Conceptual and Terminological Analysis Cocta, 1985), pp. 120-121.

۴. در این باره به ویژه مراجعه شود به:

Adrian Connor, *Ethnonationalism: The Quest for Understanding* (Princeton, N.J: Princeton University Press, 1994).

۵. درباره قوم‌گرایی، تنازع و سیاست بین‌الملل مراجعه شود به:

Charles William Maynes, "Containing Ethnic Conflict," *Foreign Policy*, (Spring 1993), pp. 3-21.

همچنین مراجعه شود به:

Daniel Patrick Moynihan, *Pandemonium: Ethnithity in International Politics* (New York: Oxford University Press, 1993).

6. Ur: Ra anan, "*The Nation- State Fallacy*" in *Conflict and Peacemaking in Multiethnic Societies*, (Ed.), Joseph V. Montville (Lexington, Mass.,; Lexington Books, 1989), pp. 5-20.

همچنین مراجعه شود به:

Ruperet Emerson, *From Empire to Nation*, (Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1960), p. 90.

7. Joseph R. Rudolph, Jr., and Robert J. Thompson, (Eds.), *Ethnoterritorial Politics, Policy and the Western World*. (Boulder, Colo: Lynne Rienner, 1989), pp. 235-37.
  8. Michael Brecher and Patrick James "Patterns of Crisis Management", *The Journal of Conflict Resolution*, (September, 1988), pp. 426-56.
  9. Glenn Hastedt, "*Controlling Intelligence: Responding to Intelligence Failures*", (Cambridge Mass: Harvard University Press, 1987), pp. 35-67.
  10. Robert N. Kearney, "Territorial Elements of Tamil Separatism in Sri Lanka: *Pacific Affairs*, (Winter, 1987/1988), pp. 561-77.
  - Ralph R. Premdas and S.W.R. de A. Samm arasinghe, "Sri Lanka's Ethnic Conflict: The Indo-Lanka peace Accord", *Asian Survey*, June 1988, pp. 676-90.
  11. J. Gow, "The Use of Coercion in the Yugoslav Crisis," *The World Today*, November, 1992, pp. 198-202.
  12. F.T. Liu, *United Nations Peacekeeping and Non-Use of Force* (Boulder, Colo: Lynne Rienner, 1992), pp. 73-79.
۱۳. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به:
- Donald M. Snow, *Peacekeeping, Peacemaking, and Peace Enforcement* (Carlisle Barracks Penn: Strategic Studies Institute, 1993).
14. John Gerrard Ruggie "Conceptual no-man's land" between Peacekeeping and Enforcement, "The UN.: Wandering in the Void, *Foreign Affairs*, (Nov/Dec. 1993). pp. 26-32.
  15. The *Washington Post*, Nov. 15. 1994.
  16. The *New York Times*, Sept. 10, 1993.
  17. Michael Mandelbaum, "The Reluctance to Intervene", *Foreign Policy*, (Summer 1994, pp). 3-18.



پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی